زندگینامه

فؤاد شمس

حسن نراقی، روح سرگردان خودمانی ما

بیگانگی ما با تاریخ، حقیقت‌گریزی، ظاهرسازی، قهرمان‌پروری، خودمحوری، بی‌برنامگی، ریاکاری، احساساتی بودن، توهم دائمی توطئه، مسوولیت‌ناپذیری، قانون‌گریزی، نارضایتی دائمی، حسادت، عدم صداقت و همه‌چیزدانی ما و... فصل‌های کتاب «جامعه‌شناسی خودمانی» شناخته‌شده‌ترین اثر حسن نراقی است. این همه، تمام‌شان قطعات ناهمگونی است در بازی پازل‌گونه زندگی ما ایرانیان مانده در میان «سنت – مدرنیته» که به زور خودمان را در صفحه پازل این جهان پرشتاب جا کرده‌ایم.

این پازل نیاز به یک جامعه‌شناس داشت تا با زبانی خودمانی به شرح آن بپردازد. تا این واقعیت‌ها برای یک بار هم که در تاریخ شده است جلوی چشم مخاطب ایرانی روشن شود.

نگاهی گذرا به عناوین فصل‌های معروف‌ترین کتاب حسن نراقی کافی است که مخاطب را با نوع اندیشه و البته سبک نوشته‌های وی آشنا کند؛ جامعه‌شناسی که با زبانی «خودمانی» بدون هیچ تعارفی به نقد جامعه خود می‌پردازد. حسن نراقی نمایشگر روح سرگردان و البته پرتناقض انسان ایرانی مدرن است؛ انسانی که هر لحظه در حال گذار از وضعیت کهن به وضعیت نو است و هنوز تکلیف خود را به صورت مشخص نمی‌داند.

نراقی دقیقاً کسی است که می‌تواند به این جامعه با دیدگاه انتقادی بنگرد، چون خودش نماینده چنین روح سرگردانی است. کسی که خود در طول زندگی‌اش بیش از چند ماه نتوانسته است در یک وضعیت ثابت بماند؛ روزگاری مدیریت را تجربه کرده است و روزگاری در کوه و دشت و بیابان به جهانگردی و ایرانگردی پرداخته است.

نراقی در مقام یک مدیر نیز همچون زمانی که یک نویسنده است، انسان را فراتر از یک پیچ و مهره ساده در روند سیستماتیک زندگی می‌نگریست. وی نقش خلاقیت و اراده آزاد انسانی را به مراتب از برنامه‌ریزی‌های آنچنانی مدیران متعارف دیگر بیشتر می‌داند. این امر در نوشته‌های وی نیز منعکس است. نراقی به جای آنکه با دیدگاه مسلط بر عرصه آکادمیک به جامعه‌شناسی جامعه ایران بنشیند با همان روحیه خلاق و آزاد خود با لحنی که بسیاری از مخاطبان با آن به راحتی ارتباط برقرار می‌کنند «جامعه خودمانی» ما را مورد کنکاش قرار داد.

او بیشتر عمر خود را در مقام مدیر و بازرگان یا برای خودش یا برای شرکت‌های بزرگ صرف کرده است اما هیچ گاه یک جا بند نشده است چون این گونه می‌اندیشیده است که اگر در یک جا بند شود شاید بپوسد. در نتیجه جاری شدن در طبیعت و شناخت و نوشتن در مورد جامعه را بر ماندن در گوشه دفتر شیک شرکت‌های بزرگ بازرگانی و تجاری ترجیح داده است.

زندگینامه

حسن نراقی در اردیبهشت ۱۳۲۳ در یک خانواده نیمه‌مرفه، نیمه‌مذهبی، نیمه‌فرهنگی و همچنین نیمه‌سنتی در شهر کاشان به دنیا آمد. شاید بتوان گفت برآیند تمام این «نیمه‌ها» بوده است که موجب شده امروزه بتوان از حسن نراقی به عنوان یک فرد متعادل و میانه‌رو نام برد؛ فردی که دقیقاً برآمده از جامعه نیم‌بند ایران است و می‌تواند به خوبی این جامعه را بشناسد و بر خود عنوان جامعه‌شناس آن هم از نوع «خودمانی‌اش» بنهد.

اجداد حسن نراقی البته به جز پدرش همه به گونه‌ای در کسوت روحانیت قرار داشتند و از روزگار گذشته تاکنون این خانواده به کار تالیف، ارشاد و گهگاه شاعری می‌پرداختند.

خانواده نراقی‌ها جزء قدیمی‌ترین و شناخته‌شده‌ترین خانواده‌ها در شهر کاشان هستند که بزرگان بسیاری را به این مرز و بوم معرفی کرده‌اند. از سرشناس‌ترین‌های آنها می‌توان از ملامحمدمهدی نراقی و ملاحمد نراقی نام برد که تالیفات سترگی در زمینه‌های فقه، اخلاق و شعر از خود برای آیندگان به جا گذاشته‌اند.

مشغول بودن پدر وی در کسوت کارمندی دولت و نقل و انتقال‌های پی‌درپی این خانواده روحیه پرجوشش و خروشی را در حسن نراقی از همان کودکی به وجود آورد، به صورتی که از همان عنفوان جوانی تاکنون وی در هیچ نقطه‌ای از این کره خاکی بیش از چند صباحی دوام نیاورد.

خلبان، نقشه‌بردار، مدیر، نویسنده؟

وی از همان ابتدا فردی عادی و معمولی نبود. همچون بچه‌های خوب سرش را به زیر نمی‌انداخت و به درس و مشقش نمی‌پرداخت. روح سرکشش همواره سیری‌ناپذیر در پی تجربه کردن بود. مدارس متعددی را در ایران و امریکا نیمه‌تمام رها کرد. به اعتراف خودش نه روحیه و نه پشتکارش با آموزش‌های رسمی و متعارف مدرسه‌ای نمی‌خواند و البته اصولاً نیازی به این نوع آموزش را نیز هیچ گاه حس نمی‌کرد. روح بلندپروازش وی را به سمت خلبانی کشاند. چند سالی را هم در نیویورک به خلبانی و پرواز پرداخت اما گویا آرمان و آرزوهای وی فراتر از ابرهایی بود که با هواپیما بر فرازشان پرواز می‌کرد. در نتیجه بار دیگر به فشار خانواده و کمی هم همراهی همکلاسی‌هایش مدرسه عالی نقشه‌برداری تهران را با حداقل‌ترین نمرات ممکن به پایان رساند. اما نقشه‌برداری هم نتوانست جایگزین نقشه‌های بزرگ و رویایی حسن نراقی برای زندگی‌اش شود در نتیجه بعد از چند ماه تجربه عملی در نهایت آن را هم برای همیشه کنار گذاشت.

نراقی البته بیشتر عمر کاری‌اش را در نقش مدیر و بازرگان یا برای شرکت‌های بزرگ یا برای شخص خودش سپری کرده است. البته مدت اندکی هم در حوزه مدیریت دولتی سپری کرده است. البته در این شغل هم همیشه اصل را بر تنوع گذاشته است چون تنها اصل ثابت زندگی‌اش آن بوده است که همواره در حال جابه‌جا شدن باشد از هراس آن چیزی که خودش «پوسیدگی» می‌نامد. در نهایت امورات زندگی‌اش را بعد از گل کردن کتاب‌هایش از راه نویسندگی می‌گذراند. گویا عالم نویسندگی برایش آنچنان جذاب و دوست‌داشتنی بوده است و بلندپروازی‌ها و رویاپردازی‌هایش را آنچنان ارضا کرده است که همه چیز را رها کرده است و تنها به کتابت مشغول است.

زیر آسمان پرستاره کویر

حسن نراقی در طول زندگی خودش بیش از چند ماه نتوانسته است در یک نقطه ثابت جغرافیایی ساکن باشد. وی همچون نوشته‌هایش فردی جاری است. تاکنون نزدیک به صد کشور و منطقه جهان از آلاسکا تا صحاری آفریقا از خاور دور تا اروپا و امریکا را دیده است. همچنین تقریباً به جرات می‌توان ادعا کرد که بسیاری از روستاهای ایران را از نزدیک دیده است. همین مسافرت‌ها و دیدن زندگی تمامی انسان‌ها از نزدیک این فرصت را برای وی پیش آورده است که کم و بیش با تمامی روحیات و نوع زندگی اجتماعی آنان آشنا شود و این آشنایی‌اش با همین روحیات و خصوصیات بود که در نوشته‌هایش نیز انعکاس یافته است.

نراقی همان قدری که عاشق انسان‌های سرزمینش است عاشق طبیعت نیز هست. او طبیعت از هر نوعش را عاشقانه دوست دارد. برای وی جنگل، کویر، دریا، کوه تفاوت چندانی ندارد. برای نراقی هرکدام از این پدیده‌های طبیعی جاذبه اسرارآمیز خودش را دارد. طبیعت برای نراقی حکم ویتامین و مکمل‌های روحی و جسمی دارد. در واقع طبیعت‌گردی به مثابه مکمل زندگی‌اش مطرح است.

او تقریباً دو سه هفته یک بار به بیابان می‌رود. به هر بهانه و هر دعوتی برای رفتن به روستایی پاسخ مثبت می‌دهد و با شوق و ذوق فراوان به ایرانگردی و جهانگردی می‌پردازد. و البته همواره در مقابل تعجب دیگران در مورد این همه سفر این سوال را مطرح می‌کند: نمی‌دانید بر روی شن‌های بیابان دراز کشیدن و آسمان پرستاره را نگاه کردن چه حال و هوایی دارد؟

منتقدی با زبانی گزنده

در سرزمین و تاریخ ایران کمتر کسانی بوده‌اند که با زبانی گزنده و کوبنده روحیات ما ایرانیان را نقد کنند. اما گویا حسن نراقی در این زمینه هم متعارف نبوده است و غیرعادی بودنش را هم در اینجا نشان داده است. او با زبانی تند و رک‌گویی خاص خودش به نقد روحیات ما ایرانیان می‌پردازد. بدون لفاظی‌های معمول با زبانی ساده و «خودمانی» این جامعه و روابط جاری و مسلط بر آن را به تندباد قلم نقادانه‌اش می‌سپارد. برای نمونه به همین یک پاراگراف نگاهی بیندازید: «در مجموع ما ایرانی‌ها علاقه چندانی به روبه‌رو شدن با حقایقی که به هر دلیل مطابق میل‌مان نباشد نداریم. از بیماری صعب‌العلاجی که خدای ناکرده گریبان خود یا عزیزی را گرفته باشد تا معضلات و مشکلات اجتماعی ترجیح می‌دهیم در بهترین حالت با سکوت به آسانی از کنار آن رد شویم و به این منظور در حادترین شرایط با ان‌شاءالله یا به امید خدا و در اوج ناعلاجی با هر چی خداوند مقرر کرده باشد صورت‌مساله را پاک می‌کنیم.» البته نباید تصور کرد که حسن نراقی آدم بدبینی است بلکه اتفاقاً او بسیار خوشبینانه و امیدوار به آینده می‌نگرد اما به شرط‌ها و شروط‌هایی. نراقی جامعه را این روزها بیش از هر چیز نیازمند فکر نو، دید نو و نگاه تازه به مسائل می‌داند و امیدوار است «ما» بیش از پیش قدر نخبگان‌مان را بدانیم و حداقل بر زمین‌شان نکوبیم.

روایتگری سرکش؛ برای تمام فصول

در نوشته‌های نراقی ما به نوعی یک روایت متفاوت از تاریخ ایران را شاهد هستیم؛ روایتی که فراتر از روایت‌های رسمی تاکنون موجود است، همان گونه که حسن نراقی در کتاب اولش «چکیده تاریخ ایران» می‌نویسد: «تاریخ هر جامعه و هر کشوری صرفاً شرح حال بزرگان، امیران، پادشاهان و الزاماً شرح لشگرکشی‌های آنان و به تبع عیاشی‌ها و تعداد زنان حرمسرای آنان نیست....»

روایت نراقی از تاریخ و جامعه ایران به واقع خودمانی‌تر از آن است که روایت زندگی این به اصطلاح بزرگان باشد. او در روایت خود از تاریخ این سرزمین به شرح نابسامانی‌های این تاریخ می‌پردازد و همین «بزرگان» را دلیل اصلی این نابسامانی‌ها می‌داند.

کتابنامه

۱- چکیده تاریخ ایران ... چاپ ۱۳۷۸
۲- جامعه‌شناسی خودمانی... ۱۳۸۰
۳- پی‌نکته‌هایی بر جامعه‌شناسی خودمانی ...۱۳۸۳
۴- ناگفته‌ها، گفت و گوی بلند با روزبه امیرابراهیمی حاصل گفت و گوهای منتشرشده در روزنامه‌ها که بعداً به صورت کتاب در سال ۱۳۸۶ منتشر شد.
۵-کتاب آخر وی که در نوبت چاپ قرار دارد «دفتر سوم...»
۶- چندین مقاله و مصاحبه‌های پراکنده در نشریات داخلی

نکته جالب در کتاب‌های حسن نراقی این است که وی همواره سعی می‌کند کتاب‌هایش نازک باشد و با حروف درشت چاپ شود تا حتی میانسالان هم به راحتی آن را بخوانند.

نقد و بررسی آثاری به ظاهر جامعه‌شناختی

کدام جامعه‌شناسی؟ کدام خودمانی؟

مجید مددی

چندی پیش نوشته‌ای از من در «شرق» چاپ شد و روزنامه‌نگار جوان، خبره و طنازی! که مطلب را از من گرفته بود، در یادداشت کوتاهی بر مطلب و معرفی من، مرا «از بی‌رحم‌ترین! ناقدان» به قلم آورده بود. چون در این بیان حقیقتی نهفته بود من نه‌تنها این اظهارنظر او را خشن و نامهربانانه تلقی نکردم که بر توانایی‌اش در شناخت اندیشه و شیوه کارم، به او آفرین گفتم. اکنون که بنا به تقاضای جوان دیگری از همان طایفه! مجبور شده‌ام مطلبی نقدگونه- که البته تقریظی به قول ادبا! نخواهد بود- درباره اثری بنویسم که ظاهراً از اقبال خوبی هم در جامعه برخوردار بوده و چه بسیار به شهادت چاپ‌های متعدد از آن تحسین و تمجید به عمل آمده است؛ شیوه تند و بی‌ملاحظه خود را در نقد که آن را «عینیت علمی» (scientific objectivity) می‌نامند بنا به مصلحت نادیده نمی‌گیرم و تاثیر آن را که ای بسا دوستان را آزرده کند، انکار نکرده و پیشاپیش اعلام می‌کنم که هیچ قصد و غرض و نیت سوئی و احیاناً کم بها دادن به تلاش و اقدام ارجمند اهل اندیشه و مصلحان اجتماعی در کار نیست؛ سهل است که من نیز به نوبه خود- شاید از مسیری دیگر و به شیوه‌ای متفاوت- همان راه و هدفی را دنبال می‌کنم که پوینده و تلاشگر فرهنگی می‌پیماید که مورد نقد من قرار گرفته است. و اما اثری که از من خواسته شده درباره‌اش اظهارنظر کنم. این کتاب کوچک که اثر تازه به بازار آمده‌ای هم نیست (چاپ اول ۱۳۸۰)، نامی بر خود دارد که القاکننده مفهومی است جامعه‌شناختی یعنی اثری در تحلیل ساختار اجتماعی، روابط متقابل کنشگران اجتماعی، شناخت قانونمندی‌ها و قوانین حاکم بر روابط و مناسباتی که در بستر آن حرکت‌های تند و کند در ایجاد دگرگونی‌ها و تحول و تکامل اجتماعی صورت می‌پذیرد و این انتظار خواننده‌ای است که با دیدن واژه «جامعه‌شناسی» کتاب را می‌گشاید. این انتظار اما در من پدید نیامد زیرا عنوان عوامانه «جامعه‌شناسی خودمانی» با طرح مضحک (طناب رخت) روی جلد، تردیدی برایم باقی نگذاشت که این هم نوشته‌ای است از آن دست آثار نوشتاری در این محنت‌آباد سنت‌زده که گروه کوچکی از روشن‌اندیشان پاک‌ضمیر که درد جانکاه عقب‌ماندگی سینه‌هاشان را می‌فشارد و فریادشان در گلو خفه شده و راه رهایی را تنها در بازنگری و بازگویی آن چیزی می‌بینند که سبب واپس‌ماندگی ماست و در این اندیشه‌اند، صادقانه و از روی اخلاص، که با آشکارسازی آنچه به غفلت در پس ذهن مردمان مانده و آگاهی‌بخشی، این درد به ظاهر بی‌درمان را درمان کنند. من اما هرگز چنین نیندیشیده‌ام. بدی‌ها، کژاندیشی‌ها، ناراستی‌ها و حمق و بلاهت و وجه مقابل آن راستی، درستکاری، خوبی، فهم و ادراک راستین و انسان بودن را صرفاً ویژگی و خصیصه ذاتی فرد و قوم و ملتی ندانسته‌ام و رفتار انسان‌ها را نتیجه علت‌ها و عواملی می‌دانم که بر جامعه انسانی حاکم است و انسان که «فرآورده‌ای اجتماعی» است و اسیر در چنبر آن ناگزیر از اجرای نقشی است که به او واگذار شده مگر که تضادها و عوامل تاثیرگذار را بشناسد، شیوه درگیر شدن با آنها را دریابد و با شناختی که به دست می‌آورد، به مبارزه و پیکار برخیزد.

من با توضیحی که درباره عنوان کتاب و طرح روی جلد آن دادم اشتیاقی در خود ندیدم که کتاب را بخرم. اما جزء نخستین کسان بودم که کتاب را خواندم و در صفحه پایانی آن نیز نظرم را با عبارتی کوتاه: «نوشته جالبی است، هرچند تنها بیان درد است و نه نشانه‌ای از علت و راه درمان آن» ابراز داشتم که البته رد و انکار مطلق آن نبود و نه تایید و تصدیق مطالب آن. این کتاب توسط نشری انتشار یافته بود که کتابی نیز از من منتشر کرده بود و مدیر نشر که با من دوست بود کتاب را هدیه داد و درخواست کرد نظرم را درباره‌اش بگویم. اینک با تعریف کوتاهی از به اصطلاح «علم جامعه‌شناسی» می‌خواهم به ارزیابی کلی این اثر بپردازم. تفصیل قضیه می‌ماند برای بعد زیرا برای این کار نه من فرصت کافی دارم و نه روزنامه جایی برای درازگویی! من که اگر بخواهم آن گونه که شیوه نوشتاری من است: در نظر گرفتن همه جنبه‌ها و وجوه مساله برای نقدی و ارزیابی و ارزش‌گذاری نوشته‌ای، سخن سخت به درازا خواهید کشید.

جامعه‌شناسی بدین گونه تعریف شده است: مطالعه و بررسی جامعه که با تفصیل بیشتر، مطالعه و پژوهشی روشمند در رفتار اجتماعی یا کنش اجتماعی انسان‌ها. به زبان فنی‌تر تحلیل ساختار روابط اجتماعی چنان که تعامل و روابط متقابل اجتماعی (social interaction) آن را می‌سازد و سامان می‌دهد. بنابراین جامعه‌شناسی در هیئت امروزی‌اش «علم جامعه» (science of society) است که برای تبیین و توضیح چیستی جامعه و کیفیت و چگونگی رفتار بازیگران تشکیل‌دهنده آن- نیروهای سازنده و ویرانگرش- نیازمند به کارگیری ابزار دقیق علمی و روش‌های تجربی برای رسیدن به شناخت پدیده‌های اجتماعی و کنش و واکنش آنهاست تا بتوان نتایج حاصله را بررسی کرد. از این رو جامعه‌شناسی صرفاً سخن گفتن و احیاناً انتقاد از رفتار فرد و گروهی از انسان‌ها در جامعه نیست بی‌آنکه عوامل تاثیرگذار و روابطی را در جامعه در نظر آوریم که انسان‌ها درون آن قرار گرفته‌اند و طبق آن عمل می‌کنند. اندرو ادگار به نکته جالبی اشاره می‌کند و آن اینکه «توضیح جامعه‌شناختی را نمی‌توان درباره روانشناسی فرد به کار گرفت». و می‌افزاید: توضیح جامعه‌شناختی به گونه‌ای واقعی تنها درباره قاعده‌مندی و قوانین که منحصراً در سطح جامعه عمل می‌کند، قابل اطلاق است؛ قاعده‌مندی، مقررات و قوانینی که ممکن است تک‌تک اعضای جامعه از وجود آنها آگاه نباشند؛ یا در صورت آگاه بودن و اشراف نسبت به آن با بی‌اعتنایی از کنار آن بگذرند و نادیده‌اش انگارند. پژوهش دورکهایم در اثر مشهور و ماندگارش به نام خودکشی، در حقیقت تایید این تعریف مارکس از انسان است که انسان فردیتی مجرد و انتزاعی نیست. او هرگز سخن از فردیتی به نام انسان به عمل نمی‌آورد، بلکه موجود ابزارساز بازیگر اجتماعی چیزی است به نام «انسان اجتماعی» (social man) که در اجتماع انسانی شکل گرفته و تابع و تحت تاثیر مناسبات و چگونگی تعاملات آن است. بی‌دلیل نیست که دورکهایم در اثرش بر این نکته تاکید می‌کند که گرچه عمل خودکشی منحصراً شخصی و کنشی تکی و مربوط به یک شخص است اما این عمل و تصمیم صرفاً شخصی نیز در واقع تحت تاثیر نیروهای پوشش‌دهنده اجتماعی است. پرسش اینجاست که آیا این «علم جامعه» یعنی جامعه‌شناسی که تحت نام آن چه بسیار تحلیل و بررسی‌های به اصطلاح علمی و دانش‌پژوهانه انجام گرفته و می‌گیرد، به راستی علم و دانش تمام و کمالی است و پاسخگوی همه مشکلات و معضلات اجتماعی و شالوده‌ریزان و بنیادگذارانش: کارل مارکس، امیل دورکهایم و ماکس وبر و نیز جرج زیمل به یکسان به آن می‌نگرند و نظر مشترکی دارند و در پرتو آن به حل مسائل اجتماعی پرداخته‌اند و راه‌حل همه معضلات اجتماعی را در آن یافته‌اند؟ دست‌کم من گمان نمی‌کنم چنین باشد و با اطمینان می‌گویم که مارکس مستثنی است زیرا او دانشمندی بود که گرچه القاب اقتصاددان، فیلسوف، جامعه‌شناس و ... به او دادند؛ اما او به گفته آلتوسر با کشف قاره تاریخ و رسیدن به علم به پیکار با دانش بورژوایی پرداخت و با نقد کوبنده بی‌رحمانه‌اش در پرتو «نظریه دانش و شناخت»، «علوم طبیعی» و «تاریخ» دانش بورژوایی را از اریکه به زیر کشید و نشان داد به قول کلیف اسلوتر مفهوم دانش یا علم کلی و عمومی «حقایق اجتماعی» (social facts) بر پایه حوزه [عملکرد] خودش جدا از آنچه پیشتر نام بردیم، بی‌معنا و گمراه‌کننده است. بنابراین به قول اسلوتر مارکسیسم جامعه‌شناسی دیگری نیست بلکه نقطه مقابل آن است. از این رو بر اساس این نظریه علمی کل‌نگر جهان قابل تفسیر نیست بلکه باید دگرگون شود و همراه با آن همه مناسبات و روابط موجود، تا فرآیند ازخودبیگانگی و ناانسانی شدن انسان متوقف شده و پلیدی و نکبت، دروغ و ریا و خودکامگی رخت از جهان بربندد و انسان آزادِ تراز نو که سود خود را در سود دیگری و رفاه خویش را در رفاه و سعادت جمیع انسان‌ها می‌بیند حاکم بر جهانی شود که یگانگی بر آن فرمانرواست. با این تحلیل از نقش «علم جامعه» که کوتاه به آن پرداختم تا نشان دهم که در دنیای سرمایه‌داری امروز جهان همه چیز به خدمت صاحبان سرمایه و منافع مستقر (vested interest) درآمده و انسان این موجود بیگانه شده با خود در فرآیند تولید کالایی که به قول هانری لوفور «کالای تولیدشده توسط او زندگی مستقلی به خود گرفته و او را به بردگی می‌کشاند از راه و به وسیله مکانیسم سیاست و دولت» گریزی ندارد که در «دنیای وارونه‌ای» که می‌زید همان گونه عمل کند که می‌کند! اینک می‌خواهم سخنی کوتاه درباره اثری بگویم که ظاهراً به نقد و ارزیابی‌اش نشسته‌ام، یعنی کتاب جامعه‌شناسی خودمانی. اثری در زمینه جامعه‌شناسی که ظاهراً به شیوه‌ای جامعه‌شناختی (که البته نویسنده خود مدعی آن نیست و اثرش را فروتنانه «درددلی خودمانی» با خواننده می‌داند) می‌خواهد «جامعه ایرانی» را بشناسد و بشناساند و با به تصویر کشیدن رفتار و گفتار واقعی مردم و با ندایی که حقیقت چیز دیگری است گله خواب‌زده را بیدار کند و آن را در مسیری هدایت کند که صلاح اوست. ولی ببینیم این اثر که صبغه‌ای رمانتیک و آرمان‌گرایانه دارد تا چه حد به راستی جامعه‌شناسیک است و شیوه و روش جامعه‌شناختی را برای شناخت جامعه و فهم رفتار کنشگران اجتماعی و ... به کار می‌گیرد. نگاهی گذرا به سرفصل‌های کتاب ما را از بحث طولانی در این مورد بی‌نیاز می‌کند و بی‌زحمت می‌توانیم بگوییم اثر از چه دست آثاری است و آیا به راستی سرچشمه‌ها را یافته و نشان داده یا همان گونه که با عبارتی کوتاه در پایان کتاب نظر داده‌ام نوشته‌ای است تنها در «بیان درد» و نه بیانِ علت و راه درمان. روشن‌بینان و مصلحانی (و نه ضرورتاً روشنفکران) در این دیار سالیان درازی است که در این راه گام زده‌اند؛ یعنی بیدار کردن مردم از خواب غفلت، به تصویر کشیدن رفتار و اطوار خدعه‌آمیز آنها و یادآوری «خوداغفالی» آنان به قول نویسنده و گونه‌ای آموزش برای انتخاب راه صواب اگر کسی متوجه نیست که راه ناصواب می‌پیماید. اما باید بگوییم که پدیده آموزش برای دریافت حقیقت زمان درازی است که رنگ باخته و بی‌تاثیر شده است؛ از همان زمان که مارکس گفت: آموزش‌دهنده خود نیاز به آموزش دارد!

و اکنون حتی در غرب نیز به پدیده «آموزش‌باوری» (educationalism) مانند گذشته نمی‌نگرند و بی‌پرده‌پوشی و بسیار عریان، ایدئولوژی و انواع گوناگون مغزشویی و «به راه آوردن» را جایگزین آن کرده‌اند. در این مورد خواننده را از آنجا که ضیق وقت و جا در روزنامه وجود دارد به مطالعه آثار اندیشه‌ورانی چون هربرت مارکوزه، بودریار، دولوز و ژیژک دعوت می‌کنم و سخن خود را در این زمینه درز می‌گیرم اما ناگزیر از گفتنم که ایرانی‌جماعت خود را خوب می‌شناسد، نسبت به رفتار و گفتارش آگاهی دارد و ارزیابی دقیق و گاه حیرت‌انگیزی از رفتار خود به عمل می‌آورد. پس این ادعا که نوشته‌هایی از این دست روشنگرانه و آگاهی‌دهنده است ادعای بی‌پایه‌ای است و من تصور نمی‌کنم این ملت نیاز دارد کسی بیدار و آگاهش کند. مصلحان اجتماعی اگر همین گفته‌ها، شعارهای روی دیوارها و لطیفه‌ها و جوک‌ها را جمع‌آوری و تدوین کنند و آنها را به تحلیل کشند کار شایسته و ماندگاری کرده با تاثیری به مراتب بیشتر و ژرف‌تر از آثاری چون ما چگونه...، چرا عقب مانده‌ایم، جامعه‌شناسی ... و نظایر آنها در این رابطه نویسنده در بیان حیرت خود از چاپ‌های متعدد کتاب، به گفته مشهور سخن که از دل برآید...اشاره می‌کند در حالی که در این مورد اساساً این‌گونه نیست و علت اصلی استقبال این‌است که این کتاب در حد فهم خلق‌الله است.

در جامعه‌شناسی خودمانی همچنین نویسنده اشاره‌ای به آثار مشابهی کرده که از آنها بهره گرفته و با تایید آن آثار را راهگشا خوانده که اگر دیگران نیز به آن تاسی کرده و جریان تداوم یابد وضع ما از حالت اسفناک فعلی بیرون آمده و وضعیت سامان خواهد گرفت. من چنین امیدی ندارم چراکه علت درد و نابسامانی را چیز دیگری می‌دانم که با اشاره به نوشته‌ای از مهندس بازرگان نویسنده در اثر خود جامعه‌شناسی... آن را نادیده گرفته و تنها بخشی از سخنان نویسنده «سازگاری ایرانی» را آورده که شاید بی‌اهمیت‌ترین بخش آن نوشته باشد. مهندس بازرگان در این نوشته شرایط زیستی مردم ایران را به دقت به تصویر می‌کشد؛ کاری که اندیشه‌وران بزرگ برای یافتن منبع و خاستگاه درد و نابسامانی‌ها در پی آن بوده‌اند، و بر اساس تحلیلی از آن علت کژرفتاری مردم را می‌نمایاند و به نتیجه محتومی می‌رسد که همانا «...» این مردم است. جناب نراقی تکمله‌ای بر کتاب خود جامعه‌شناسی.... افزوده است در قالب کتاب دیگری به نام پی‌نکته‌هایی بر... که در آنجا نیز همان شکوه و شکایت‌ها از رفتار مردم تکرار شده بی‌آنکه علت‌های آن پی‌جویی و شناخته شوند.

در پایان این مقال بی‌مناسبت نمی‌دانم اشاره‌ای گذرا و عجولانه به نظریه روانکاوی (psychoanalysis) فروید درباره ساخت شخصیت انسان کنم که می‌تواند بخشی از کژرفتاری مردم را بازتابد. فروید شخصیت انسان را متشکل از سه‌لایه می‌داند: ۱- نهاد (id) ۲- من (ego) ۳- من برتر (super ego) که این هر سه به طور عمده در قلمرو ضمیر ناخودآگاه قرار دارند. «نهاد» به طور کلی در ناآگاه است و بر اساس اصل لذت استوار، با اخلاق و واقعیت و خرد بیگانه است و مخرب و شیطانی (غریزه صرف). «من» که بر پایه واقعیت استوار است عامل تنظیم‌کننده نهاد لذت‌جوی مخرب است (تعیین‌کننده محدوده‌ای برای نهاد). و «من برتر» که بر اساس اخلاق استوار و به مفهومی «وجدان اجتماعی» است، در هیئت امر و نهی‌ها، تشویق و تنبیه و منهیات در عرصه زندگی و گستره رشد انسان که می‌توان آن را عامل انتظام‌بخش قدرتمندی شمرد که نقش تعیین‌کننده دارد به ویژه هنگام شکل‌گیری و تکامل «من» که اگر سیر طبیعی‌اش سد شود این «من برتر» در قالب وجدان اجتماعی است که حکم خواهد راند و تنظیم‌کننده رفتار انسانی خواهد شد.

و در جوامع سنتی است که نقش آن در آموزه‌های تربیتی- خانواده، مدرسه، اجتماع- برجسته می‌شود و «من» و نقش آن را به کلی می‌زداید و خود جانشین آن می‌شود. بنابراین اکثر انسان‌ها در چنین جوامعی که «من» آنها قوام نگرفته و من برتر جانشین آن شده بی‌آنکه نسبت به وجود آن که اینک فرمانده و راهبر است آگاهی داشته باشند، زندگی می‌کنند و به گمان‌شان آنچه می‌گویند و می‌کنند برخاسته از «من»ی است آگاه که شخصیت قوام‌یافته آنهاست.

با بررسی اجمالی و بسیار خام این بخش از نظریه روانکاوی فروید که برای درک بهتر و ژرف‌تر آن باید به آثار لکان مراجعه کرد و از دید اکثر نویسندگان ما که درباره مسائل اجتماعی و رفتار فردی و گروهی مردم با حرارت و خلوص نیت قلم می‌زنند پنهان مانده، خواستم شکافی را پل زنم و نظرها را متوجه حقیقتی کنم که آن را هرگز به حساب نیاورده‌ایم.

ادامه از صفحه ۱۳

روایتگر «خودمانی» جامعه‌شناسی هستم

–آقای نراقی به نظر می‌رسد علاوه بر مواردی که به آن اشاره کردید یکی دیگر از نگرانی‌های اصلی شما افراط و تفریط‌های رایج و متداول ما ایرانیان بوده است. زمانی بود که همین «نقد خویشتن» کوچک‌ترین محلی برای ابراز و بیان نمی‌یافت اما امروزه و شاید هم با تاثیرگذاری افکار شما، کار انتقاد تا جایی پیش رفته است که آرام‌آرام به مرز تخریب می‌رسد. تحلیل‌تان از این افراط و تفریط‌ها چیست؟

متاسفانه همین طور است که می‌گویید. من الان مدت‌هاست این خطر را کاملاً حس می‌کنم. اجازه بدهید اول این داستان افراط و تفریط را به نقل از فرزانه‌ای برایتان نقل کنم که می‌گفت حرکات و عادات متداول آدم‌ها و حتی جوامع را می‌شود به یک آونگی تشبیه کرد که آنقدر باید بیاید و برود تا به تدریج دامنه نوسانش کاهش پیدا کرده و به نقطه تعادل برسد و اما من اضافه کنم که هر چقدر وزن این آونگ سنگین‌تر باشد یعنی وزن همان آدم‌ها و جوامع! و هرچقدر فاصله این آونگ با نقطه تعادل نزدیک‌تر بیاید یعنی عادت‌ها کمرنگ‌تر باشد، وقتی که پاندول رها شود دامنه نوسانش کوتاه‌تر بوده و زودتر هم به نقطه تعادل خواهد رسید. اما جای نگرانی جدی نیست از ملتی که صدها سال است عادت کرده محاسن خودش را ببیند و معایبش را به حساب دیگران بگذارد، به یکباره نمی‌شود توقع داشت که برود و روی نقطه تعادل بایستد. داستان همان داستان آونگ است، فاجعه نیست. درست می‌شود. در این زمینه یادداشتی تهیه کرده‌ام که به زودی آن را کامل و منتشر خواهم کرد. شما هم بهترین کاری که می‌توانید بکنید این است که بی‌اعتنایی کنید. به ویژه چون بیشتر این پیغام‌ها از طریق اینترنت پخش می‌شود به کاربران توصیه می‌کنم آنها را ارسال مجدد نکنند. این بهترین راه اصلاح آنان است چراکه بیشترشان هم واقعاً فکر می‌کنند مشغول انجام خدمتی!! هستند و عجیب‌تر اینکه در بعضی از آنها می‌بینیم کدها و اشاراتی هم از یادداشت‌های من می‌آورند. عزیز من اگر پای حساب من می‌گذارید، فراموش نکنید «شجاعت اخلاقی» هم از توصیه‌های اولیه من بوده. شما حتی جرات نکرده‌اید اسم‌تان را زیر یادداشت‌تان بگذارید! نه دوست من این همان سیاه یا سفید دیدن است که از آن به معنی واقعی کلمه بیزارم... انصاف نیست. انتقاد با توهین فرسنگ‌ها فاصله دارد.... شما چطور جرات می‌کنید که می‌پرسید کدام مفاخر؟ مگر می‌توانید سعدی بزرگ را نادیده بگیرید؟... ناصرخسرو قبادیانی را. حافظ را. و از همین معاصر محمدعلی فروغی را و ده‌ها و صدهای دیگر. مگر می‌شود اینها را نادیده گرفت؟ اما با این وجود در ابتدای پاسخم گفتم خیلی دل‌نگران نباشید بالاخره تعادل برقرار می‌شود. باور کنید این تعادل سرچشمه بسیاری از نیک‌بختی‌هاست.

–فکر نمی‌کنید این اعتدال خودش عدل را هم به دنبالش می‌آورد؟

درود بر شما. قطعاً همین طور است. ریشه لغوی‌شان هم یکی است. مسلم است که میانه‌روی ما را به طرف عدالت می‌برد... شما به اقتضای سن و سال‌تان شاهد نبودید اما باور کنید اگر همان اوان انقلاب کمی بیشتر این اعتدال رعایت می‌شد وضع عدالت این روزها هم قابل مقایسه با وضع موجود نبود چرا که در اوج هیجانات مخرب اول کار بسیاری حتی طبقه تحصیلکرده فکر می‌کردند عدالت تقسیم مساوی همه امکانات است. به نظرم عدالت تقسیم امکانات است به نسبت نیاز، شایستگی و چه بخواهید و چه نخواهید کمی هم با تبعیت از عرف «وابستگی طبقاتی» چرا که وابستگی‌های طبقاتی در همه جای دنیا مرسوم است. از حضور کمرنگش نباید ناراحت شویم. از پنهانکاری‌اش باید بهراسیم و از درصد تاثیرش!! والا طبیعی است که در هیچ کجای دنیا وزیر برای پست معاونتش آگهی استخدام نمی‌دهد.

**–آقای نراقی عنوان «جامعه‌شناسی خودمانی» کتاب شما نزد بسیاری از خوانندگان نشانگر گرایش شما به دوری از نظریه‌پردازی‌های صرف و بحث‌های نظری است. آیا چنین نگاهی را جنابعالی تایید می‌کنید؟ یعنی تلاش داشتید